

«بسیج در کارون چگونه شکل گرفت؟»



در بیان
حاج مصطفی بخرد

بسم الله الرحمن الرحيم



حضرت امام خامنه‌ای:

بسیج تنها تا آن روز پیروز است که در یک دست

بسیجی قرآن و در دست دیگرش سلاح باشد.

اواخر سال ۵۸ به دنبال پیام حضرت امام خمینی در رابطه با تأسیس بسیج، ارتش جمهوری اسلامی ایران حجت‌الاسلام مجد، مسئول ستاد مقاومت نیروهای مردمی در ارتش را مأمور تأسیس بسیج مستضعفین کشور نمود. به دنبال آن از طرف وزارت کشور نامه‌ای به فرمانداری‌ها مبنی بر معرفی فردی جهت تأسیس بسیج مستضعفین در شهرستان‌ها صادر شد. در شهرستان کازرون فرماندار وقت، آقای نیلی‌پور طی نامه‌ای مرا معرفی نمود و با معرفی نامه‌ی فرمانداری، به تهران مراجعه و با

حکم صادره، مسئولیت بسیج کازرون را به
عهده گرفتیم.

در بازگشت ضمن تلاش و رایزنی برای تحویل
مکانی جهت فعالیت، ساختمان پیشاهنگی که
متعلق به آموزش و پرورش بود، برای این
مأموریت اختصاص داده شد. با نامه تهران
تعدادی سلاح (ام یک و برنو) که خارج از
رده ژاندارمری بود تحویل گرفتیم. جهت
راه‌اندازی بسیج تعدادی از نیروهای مخلص در
شهر را به همکاری دعوت کردم از جمله شهید
رسول پایان، محمدحسن پیروان، جلیل
امیرعضدی، محمدصادق صفری.

سپس برای طرح محیط آموزش نظامی در بسیج اقدام به نظام دادن بسیج نموده، اسلحه خانه، نگهبانی، آموزش، تدارکات را در قدم اول تشکیل و اقدام به رایزنی با ارتش و سپاه و ژاندارمری و شهرداری برای تهیه امکانات مورد نیاز نمودم.

ماشین جیب شهباز از فرمانداری تحویل گرفتم و مقرداری سلاح از سازمان های انتظامی. قول همکاری آموزش نیروها از سازمان های نظامی به خصوص ارتش گرفتم. اطلاعیه در شهر پخش و دعوت به مراجعه جهت آموزش نظامی و سازماندهی نیروها صادر شد. مراجعه ی نیروهای

مردمی بد نبود. بخش اول آموزش نظام
صف - جمع و مراحل از آموزش رزم شبانه و
نهایت دوره کوتاه آموزش بیشتر در بعدازظهرها
انجام می‌گرفت روزانه از مراجعین ثبت‌نام
به عمل می‌آمد بعد از رسیدن تعداد داوطلبین
به سه گروه ۲۲ نفره آموزش آغاز می‌شد.

دو سه ماه از آغاز کار نگذشته بود که دانشگاه
هم تعطیل شد و علی‌اکبر پیرویان نیز که از
دانشجویان فعال بود و بعد از تعطیلی دانشگاه
برای مدتی جهت مبارزه با نیروهای ارتش سرخ
با همراهی یکی از دوستان دانشگاه به
افغانستان رفته بود که بعد از پایان مأموریت

برگشته بود با مشاهده کار بسیج آمادگی خود را
برای همکاری اعلام نمود. به گرمی مورد
استقبال قرار گرفت و در بسیج اقدام به فعال تر
نمودن بخش آموزش کردیم.

طرح‌های موانع آموزشی برای آموزش عبور از
موانع برای تقویت روحیه مقاومت در برابر
سختی‌ها جزء آموزش فعالیت‌های نظامی بامانع
را با طراحی تعدادی مانع و استقرار در محوطه
بسیج توسعه دادیم و روزبه‌روز آموزش فعال تر
شد...

اکنون بسیج چندین گروه ۶۶ نفره از
دانش‌آموزان - بازاریان و کسبه - فرهنگیان و

سایر اقدار تحت آموزش داشت. در تمام ماه
رمضان ۵۹ شبها نیروهای سازمان بسیج در
حال کار و فعالیت برای ساختن موانع در محوطه
بسیج بودند. ماه رمضان در تابستان بود. هوا
گرم ولی تلاش برای طراحی آموزش رو به فزونی
می رفت.

شهید علی اکبر پیرویان را به یاد دارم که
سحری از سپاه برایش می آوردیم و شب تا صبح
جوشکاری می کرد. چشم او برق زده بود، درد
می کرد، شیشه آیباس را برای درمان و
شستشوی چشم دائماً با خود داشت. اواخر

شهریور بود که برای پیگیری کار انقلاب
فرهنگی به دانشگاه تهران بازگشت.

بسیج خواهران هم آموزش نظامی و هم آموزش
عقیدتی، آن هم در سالن طبقه همکف
راهاندازی نمود و در کنار ساختمان پیشاهنگی
بخشی هم برای آموزش نظامی خواهران
تخصیص داده شد. بعضی از خواهران انجمن
(انجمن اسلامی دانش‌آموزان) به همراه بعضی از
خواهران داوطلب، بخش بسیج خواهران را
تشکیل دادند. خانم ناظمی و چند نفر از
خواهران دیگر به ثبت‌نام داوطلبین خواهر و
سازماندهی آنان مشغول بودند. تابستان ۵۹ در

بخش خواهران بیشتر آموزش‌های عقیدتی فعال بود اگرچه روزانه طی برنامه منظمی باز و بسته کردن سلاح هم در دستور کار قرار داشت.

در تابستان دوره‌هایی توسط بسیج مرکز برای آموزش مربی در منجیل و پادگانی در تهران دائر گردید که تعدادی از بچه‌های مستعد و داوطلب انجمن (انجمن اسلامی دانش‌آموزان) و بسیج به این دوره اعزام داشتیم. دوره‌های تکاوری سختی توسط تکاوران ارتش در منجیل و تهران برگزار شده بود که نیروهای اعزامی پس از بازگشت از سختی دوره گله‌مند بودند.

خودم هم از آغاز مهر برنامه کلاسی گرفتم؛ ولی چون جنگ آغاز شده بود با موافقت آقای دادور رئیس آموزش و پرورش بیشتر به کار بسیج می‌پرداختم. در ابتدای مهر چند روزی به کلاس می‌رفتم در حد ساعات موظفی آن هم بیشتر بعد از ظهر در دبیرستان به کار تدریس مشغول و مابقی در بسیج به ساماندهی کارها می‌پرداختم. در کنار بسیج، انجمن اسلامی، جلسات سیاسی، فرهنگی، امنیتی شهر نیز می‌بایست شرکت می‌کردم خلاصه بیشتر وقت‌ها تا ساعت ۱۱- ۱۲ شب درگیر کار بودم.

اکنون بسیج هم نیروهای مجرب نسبی و هم نیروهای سازماندهی شده نسبتاً خوبی در اختیار داشت. این نیروها به طور داوطلبانه هم تحت امر، نیروهای مختلف نظامی و انتظامی به مأموریت می‌رفتند و هم توقع و چشمداشتی از کسی نداشتند.

برای گشت سپاه تا حفاظت زندان و نگهبانی پادگان (گروه ۲۲ توپخانه)، بسیج از نیروهای داوطلب خود معرفی می‌کرد.

بسیج داشت خود را به‌عنوان یک نهاد مقاوم می‌ساخت که جنگ شروع شد. در آن زمان سپاه نیز به موازات بسیج مستضعفین اقدام به

تأسیس بسیج سپاه نموده بود. از آنجا که من قبلاً هم عضو شورای فرماندهی سپاه بودم و فعال بودن بسیج هدفمان بود ارتش و سپاه را معارض هم نمی‌دیدم؛ لذا بسیج شهرستان هم گزارش خود را به سپاه و هم به ستاد کل ارتش می‌داد و لذا مشکلی وجود نداشت.

ظهر روز ۳۱/۶/۵۹ ساعت ۲ بود که نماینده‌ای از فرمانداری به منزل آمد و خبر تشکیل شورای تأمین شهرستان را داد. خبر حمله عراق را در راه از راننده فرمانداری شنیده بودم آخر اخبار ساعت دو نگرفته بودم و خبر نداشتم. دستور جلسه شورای تأمین را هم با کسب این خبر

حدس زدم، سریعاً آماده شده و به فرمانداری
رفتم . وقتی رسیدم ساعت ۳۰/۲ بود مستقیم به
اتاق جلسات رفتم دیدم جز سرگرد قاسمی
کسی حضور ندارد با مشاهده او یکه خوردم
چون داشت گریه می کرد. می دانستم؛ ولی
آن چنان که بر سرگرد تأثیر گذاشت بر من تأثیر
نگذاشته بود. وقتی گفتم مگر چه شده؟ گفت
مصطفی جنگ، جنگ نمی دانی چه بر سر کشور
می آورد.

گفتم: بالاترین حد این است که صدام می خورد
جای شاه را بگیرد با ملت ایران و عراق به
سرنوشت شاه گرفتارش می کنیم.

تا لحظاتی این گفتگوها ادامه داشت تا اعضاء شورای تأمین آمدند سپاه، شهربانی، ژاندارمری و فرمانداری و ... جلسه شروع شد. آقای نیلی پور دستور جلسه را اقدامات تأمین برای تمهیدات حمله احتمالی عراق اعلام کرد و به دنبال آن سرگرد قاسمی از عواقب جنگ جهانی اول و دوم و پیآمدهای آن و تخریب و کشته‌های فراوان و عواقب و عوارض آن سخنان مفصلی مطرح کرد. سپس پیرامون اقدامات ضروری سخن به میان آمد. هر یک از سازمان‌های عضو، وظیفه‌ای متقبل شدند.

استقرار ایست و بازرسی ورود و خروجی های
شهر- دعوت از عموم مردم جهت آموزش دفاع
در برابر تهدیدات هوایی - خاموشی های
شبانه - آموزش و سازماندهی مردم در راستای
دفاع همه جانبه و چند اقدام دیگر از جمله
آماده باش همه نیروهای نظامی و انتظامی و
دستگاه های آتش نشانی و اورژانس و بهداری و
بیمارستان ها از تصمیمات شورای تأمین بود که
بسیج آموزش و سازماندهی نیروهای مردمی را
متقبل گردید.

آموزش عمومی دفاع در برابر تهدیدات هوایی
همان روز در بعدازظهر ساعت ۵ در میدان شهدا

توسط ارتش بایستی آغاز می‌شد. سازمان تبلیغات اسلامی با ماشین بلندگو دار خود با گشت در شهر مردم را برای آموزش به میدان شهدا دعوت کرد و سرگرد (سرگرد قاسمی) انواع آژیرها را آماده کرده بود و با سخنرانی و پخش انواع آژیر هشدارهای لازم را دادند.

از همان روز مراجعات به بسیج به شکل چشمگیری افزایش یافت. صبح و بعدازظهر کارآموزش و ثبت‌نام به طور فعال دنبال شد. سازماندهی نیروها نیز به دنبال آموزش و به تبع آن انجام می‌شد. با توجه به کمبود مربی و امکانات مجبور به جذب، ثبت‌نام، سازماندهی،

آموزش، میدان تیر، پایان دوره طی یک فرایند
و پیوستار زمان بر بودیم.

جلسات شورای تأمین از این به بعد به طور
مرتب با پیگیری اخبار جنگ توسط اعضاء و
برنامه‌ریزی برای کنترل و مدیریت عوارض
جانبی جنگ در ابعاد مختلف با زمان‌بندی زودتر
تشکیل می‌شد و اعضاء همگی خود شرکت
می‌کردند و از فرستادن جانشین و معاون طبق
تصمیم شورا خودداری می‌نمودند.

اخبار جنگ پیوسته از رادیو منعکس می‌شد؛
ولی چون تهاجم عراق زیاد بود انعکاس طوری
بود که باید از تحلیل اخبار به عوارض آن پی

می‌بردیم. خبرنگار و تحلیل‌ها خبرهای خوبی
نداشتند. اقدامات ارتش هم برای مقابله چندان
موفقیت‌آمیز نبود. بنی‌صدر رئیس‌جمهور هم با
حزب جمهوری اختلافاتشان اوج گرفته بود.
منافقین هم هر روز به نحوی به فضا سازی برای
کسب قدرت مشغول بودند. روزنامه انقلاب
اسلامی بنی‌صدر و مجاهد (نشریه سازمان
منافقین) سازمان فضای سیاسی را ملتهب‌تر
می‌کرد. همه از همراهی در جنگ سخن
می‌گفتند. ولی برای ورود به جنگ شرط داشتند
و آن هم واگذاری همه اختیارات جنگ به آنها
بود. بالاخره فضای اجتماعی از آن چنان التهابی

برخوردار بود که قدرت تحلیل درست را از انسان سلب می‌کرد.

تقریباً ۲۰ روز از جنگ نگذشته بود که از خوزستان نماینده مردم آبادان آقای کیانوش (احتمالاً) به کازرون آمد و از خطر سقوط آبادان و ضرورت اعزام نیروهای بسیجی صحبت کرد. تصمیم بر اعزام نیروهای بسیج گرفته شد؛ ولی با تماسی که با استان داشتم از تأمین سلاح برای تجهیز نیروها ناامید شدم. حسین مصلح فرماندهی بسیج شیراز از محدود بودن تعداد سلاح و ناکارآمد بودن آن سخن می‌گفت. راهکار دیگری در پیش گرفتم و آن مراجعه به

مرکز (ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح) برای تأمین سلاح بود چهار هفته از جنگ نگذشته بود که عازم تهران شدم در ابتدا برای دیدار دوستان به خانه محمد رفتم. او در ساختمان d خیابان شریعتی بود.

صبح از آنجا عازم بیت امام شدم و با آقای محمدعلی انصاری دیدار کردم و مشکل سلاح و مهمات برای تجهیز و اعزام نیروها به جبهه مطرح کردم و وقت دیدار حضرت امام بود. در دیدار مردمی که داشتند شرکت کردم. به دنبال آن به بسیج رفتم و درخواست سلاح و مهمات نمودم چون واگذاری سلاح‌های سازمانی

یگان‌های نظامی و انتظامی ممکن نبود درخواست سلاح‌ها خارج از رده را نمودم. پاسخ به درخواست معمول نبود. چون موردی که قبلاً رویه بوده باشد نبود و درخواست هم می‌بایست در ستاد فرماندهی نیروهای مسلح ارتش مطرح و مجوز از آنجا صادر می‌شد، به فکر رایزنی افتادم.

با جناب سرهنگ کتیبه که از دوستان قدیم بود مشورت کردم. گفتند فردا ستاد جلسه شورا دارد درخواست خود را از فرماندهی بسیج کشور آقای مجد بگیر و به شورا بیاور. تا در شورا مطرح و در صورت موافقت مجوز صادر

شود. بر همین روش به ستاد فرماندهی نیروهای مردمی (بسیج) رفتم و با حجت‌الاسلام مجد موضوع را مطرح کردم. گفتند این مسیر مفید و مؤثر نخواهد بود. گفتم شما نامه بدهید من می‌گیرم. اگر نشد هم که ضرر نکرده‌ایم. قبول کرد نامه‌ای نوشت و ماشین و امضا کرد با عنوان گیرنده ستاد فرماندهی نیروهای مردمی. من هم نامه را صبح ساعت ۸/۳۰ به دبیرخانه جهت ثبت تحویل دادم و بعد از ثبت، اصل نامه را به آقای کتیبه دادم. ساعت ۱۰ صبح جواب موافقت صادر گردید. بنا شد به مدیریت آمار جهت اقدام تحویل دهم. وقتی رفتم شش حواله یکی برای تحویل سه برابر بار مبنای صد قبضه

فشنگ ام یک و برنو، ۱ قبضه تیربار ام یک و
برنو به کارخانه مهمات سازی خیابان پاسداران.
سه برابر بار مبنای گلوله تفنگ ۵۷ و
خمپاره ۶۰ مدیریت آمار واقع در جاده کرج و
مقدار سه برابر بار مبنای گلوله بازو کا آمار پادگان
قم، حواله دیگر جهت تحویل ۱۰ قبضه
خمپاره انداز و ۱۰ قبضه تیربار برنو و ۱۰ قبضه
بازو کا ۶ قبضه تفنگ ۵۷ میلیمتری و حواله‌ای
دیگر جهت ژاندارمری شیراز جهت تحویل
یک صد قبضه برنو و حواله‌ای هم جهت
ژاندارمری کازرون جهت تحویل یک صد قبضه ام
یک تحویل گرفتیم.

ظهر بود بعد از صرف غذا به خوابگاه پزشکی دانشگاه تهران رفتم. علی اکبر پیرویان را دیدم و گفتم این حواله‌ها در اختیار دارم و قصد تحویل گرفتن و برگشتن به کازرون دارم. جمع‌آوری این همه حواله در نقاط مختلف مشکل خواهد بود. قبول کرد که تا شب کارش را تمام کند، فردا صبح با هم برویم. با هم به گاراژ تهران سعادت رفتیم یک ماشین بنز ده تن اجاره کردم و آمدیم، شب در خوابگاه استراحت کردم و صبح بعد از صرف صبحانه‌ی مختصر، با او به گاراژ رفتم و با ماشین ده چرخ اجاره‌ای به اولین جا که خیابان پاسداران، کارخانه مهمات‌سازی بود رفتیم. در ابتدا بعد از ثبت

حواله ماشین را به داخل هدایت و بارگیری طبق
حواله انجام شد. حدود صد صندوق مهمات ام
یک و برنو تحویل و بارگیری کردیم.

سپس از آنجا به مرکزی در جاده کرج
کیلومتر ۱۰ رفتیم. از آنجا تعدادی صندوق
مهمات خمپاره ۶۰ طبق حواله گرفتیم و از همان
جا راهی پادگان منذریه قم شدیم. در آنجا
گلوله‌های تفنگ ۵۷ میلیمتری و بازوکارا
تحویل گرفتیم و از آنجا به اصفهان عزیمت
کردیم، در اصفهان به پادگان یگان پیاده رفته و
از انباردار تعداد ۱۰ قبضه بازوکارا ۶ قبضه
تفنگ ۵۷ میلیمتری و ۱۰ قبضه تیربار ام یک و

ده قبضه تیربار برنو تحویل گرفتیم و سپس به شیراز حرکت کردیم. شب ساعت ۳۰/۱ به شیراز رسیدیم. مستقیماً به بسیج شیراز رفتیم، نگهبان اجازه ورود نداد با مسئول شب هماهنگی انجام شد و اجازه ورود صادر شد و ماشین به داخل بسیج رفت و ما هم شب در نمازخانه به صبح رسانیدیم.

صبح آقای مصلح آمد وقتی ماشین با محتویات آن مشاهده کرد و با تعجب راه تأمین این همه مهمات و سلاح را جویا شد. وقتی شرح مواقع برایش گفتم، گفت کاری که تاکنون انجام نشده، انجام دادی. درخواست بخشی از سلاح و مهمات

را داشت که موافقت نکردم. بعد از صرف
صبحانه در دفتر فرماندهی با آقای مصلح حدود
ساعت ۹ صبح به مرکز ژاندارمری استان جهت
تحویل سلاح رفتیم، از آنجا حواله تحویل سلاح
جهت هنگ ژاندارمری کازرون صادر شد. بعد از
تحویل گرفتن حواله عازم کازرون شدیم. در
کازرون مستقیماً به بسیج رفتیم. در آنجا یک
اصطبل بود که زیر سالن اجتماعات پیشاهنگی
که فعلاً به بسیج تبدیل شده بود جهت انبار
مهمات آماده کرده و مهمات را به طور جداگانه و
منظم جا دادیم. سلاح‌ها نیز در اتاقی که برای
اسلحه‌خانه در نظر گرفته شده بود به مسئول
تسلیحات تحویل داده شد.

اکنون برای اعزام نیروها به جبهه دو کار باید می‌کردیم یکی ثبت‌نام از نیروهای آماده اعزام به جبهه و دیگری آموزش سلاح‌های موجود. از ارتش برای آموزش سلاح کمک خواستیم، ولی کسی این سلاح‌ها بخصوص بازوکا و تفنگ ۵۷ میلیمتری و تیربار ام یک و تیربار برنو ندیده بود. چون سال‌ها بود که این سلاح‌ها از رده خارج شده بود و حتی یکی از نیروها هم آن را ندیده بودند. این سلاح‌ها مربوط به دوره رضاخان بوده و در سال‌های ۱۳۱۲ به بعد خریداری و نیروهای انتظامی را با آن مسلح نموده بودند و بعد از آن در سال ۱۳۲۸ به بعد ارتش به سلاح‌های جدید مسلح گردیده بود.

بالاخره کار مرحله ۱ یعنی ثبت نام جهت نیروهای آماده انجام شد. برای آموزش سلاح‌ها تصمیم گرفته شد که با باز و بسته کردن و شناسایی قطعات و سازوکار کارکرد آن، در ابتدا به شناسایی و سازوکار کارکرد آشنا شوند. سپس به آموزش آن پردازند. علی‌اکبر پیرویان داوطلب انجام این مهم شد و با صرف وقت روزانه به شناسایی مکانیزم کار آن پرداخت و سپس خود برای کار با آن با سایر مربیان به بیابان جهت تیراندازی با آنها رفتند. وقتی از موفقیت خود مطمئن شدند، جهت آموزش نیرو به ساختمان بسیج برگشتند و آموزش گروه‌های داوطلب اعزام را به انجام رساندند. قرار اولین

اعزام روز جمعه بعد از شرکت و اقامه نماز جمعه بود. در نماز جمعه با تجلیل از داوطلبان توسط امام جمعه اولین اعزام کلید خورد. تعداد بیش از ۷۰ نفر که در قالب سه مینی بوس با سلاح‌های ام یک، برنو، تیربار برنو، تیربار ام یک، تفنگ ۵۷ میلیمتری، خمپاره ۶۰ که مجموعاً یک چهارم کل تسلیحات بود با بدرقه گرم مردم و نمازگزاران عازم اهواز گشتیم. وانت تویوتای قرمز رنگی به رانندگی شهید طمراس جباری و حجت‌الاسلام انصاری از دفتر امام جمعه داوطلبین را همراهی می‌کرد.

خوانندگان محترم می‌توانند برای خواندن ادامه
خاطره حضور رزمندگان در جبهه سوسنگرد
و به وبگاه

<http://www.kazeroonnema.ir/fa/ne>

[WS/۸۰۲۸/پرواز-تا-عرش](#)

با عنوان پرواز تا عرش مراجعه نمایند.